

درجادرمدارعادرجه

اشاره

۱۶ سال فرصت کمی نیست. فرصتی است برابر با ۵۹۰۰ روز و یک ششم قرن. آن چه در ۱۶ سال گذشته و در دوران فعالیت دو رئیس جمهور در ایران اسلامی رخ داده، حوادثی است تلخ و شیرین، زشت و زیبا، سیاه و سفید، و نادرست و درست. هیچ کس نمی‌تواند عبور از بحران‌ها و توفان‌ها در این دوران را نادیده بگیرد و کوشش‌ها و تلاش‌های دولت برای رشد و توسعه اقتصاد و سیاست را به نظر نیاورد. ولی به هیچ وجه نمی‌توان از درجای فرهنگی و در برخی موارد فراهم آوردن زمینه‌های ارتجاع و عقب‌گرد اجتماع به آداب و رسوم طاغوت به واسطه سکوت‌ها یا روش‌های نامطلوب دورتیس جمهور گذشته به آسانی گذشت. این نوشتار بر آن است تا تعریف و تمجیدهای رسانه‌ها و تحلیل‌گران دنیای غرب از این دورتیس جمهور، در زمینه فرهنگ و هنر و اقتصاد را بنمایاند و غفلت و بی‌توجهی آنان را در مقابله با این پدیده نشان دهد.

چه کسی می‌توانست باور کند؛ «قرآن و شباهت آن با نوشته‌های سراسر جنسی و مبتذل میلان کوندرا نویسنده فرانسوی»؟! این تشبیه وحشتناک از زبان کسی خارج شده بود که در ظاهر تهریشی انقلابی داشت و در زمره یقه‌سفیدان کارگزار در کابینه دورتیس جمهور به شمار می‌آید. عطا الله مهاجرانی که از پرچمداران کارگزاران سازندگی و فعالان سیاسی شمرده می‌شد، در



حسن طاهری

دو سنگرتوسعه اقتصادی و توسعه سیاسی، فرماندهی بی‌باک بود که به خوبی تفاوت‌های نبرد دوگانه را می‌شناخت تا آن جا که تفاوت‌های مدیریتی فرماندهان ستاد عملیاتی خود را نیز به نیکی درمی‌یافت و با دقت تمام، آن چه را فرماندهان طلب می‌کردند، او به دقیق‌ترین شکل اجرا می‌کرد؛ از همین روی مورد حمایت ویژه هر دو رئیس جمهور بود. نورچشمی که برای رئیس جمهور کابینه اصلاحات آن قدر ارزش داشت که حتی تحصن و انتقاد صریح علما و اندیشمندان دین را به جان بخورد و حتی اندک توجهی به اعتراض صریح رهبری انقلاب به عملکرد نادرست وزیر فرهنگی اش نداشته باشد.

مهاجرانی در این عرصه اگر چه تنها نبود، اما ادامه نسل مستعفی ۸ ساله نخست پس از رحلت امام بود، یعنی وارث همان تخت و میزبانی که در دستان سیدمحمد خاتمی قرار داشت. استراتژی و راهبردهای فرهنگی و هنری که او در قالب دولت‌های «سازندگی» و «اصلاحات» دنبال می‌کرد، آن سان

بود که حتی انتقاد شدید مقتدای انقلاب را برانگیزد و هشدارهای پیاپی در ارتباط با تهاجم فرهنگی را گوشزد کند؛ هرچند این هشدارها با توجهات نورچشمی‌های دو کابینه نظیر «تسوزی توهم توطئه» و «دشمن تراشی خیالی برای بقای حکومت»



به بوته فراموشی سپرده شد. واکنش‌ها و اعتراضات نسل متدین و باقی‌مانده از دوران جنگ نیز مانعی در راه توفان مخرب اندیشه فرهنگی نورچشمی‌ها نشد و تا آنجا پیش رفت که منتسبین و کارگزاران توسعه در آغاز دهه هفتاد، «شهدا و نسل جنگ» را «نسلی فسیل‌شده و در زیر خاک رفته» وصف کردند و وزیر ارشاد در منزل شخصی خواننده بدکاره و طاغوتی یعنی «گوگوش» از فعالیت‌های هنری او تجلیل و تمجید کرد. این هجمه‌ها به صورت کلی از یک محفل کوچک مطبوعاتی به سرکردگی یک نظریه‌پرداز سازماندهی می‌شد؛ ستادی به نام «محفل کیان» که نشریه فکری فلسفی «کیان» را بر محور اندیشه‌های دکتر عبدالکریم سروش، از پیروان فکری «کارل پوپر»، منتشر می‌ساختند. بسیاری از ناظران و شاهدان اجتماع آن روز به هیچ وجه تصور نمی‌کردند که تفکرات عملیاتی‌شده محفل «کیان» در هنرکده‌ها، آتلیه‌ها، فرهنگ‌سراها و معاونت‌های اداره ارشاد به صورتی جدی دنبال شود؛ ولی اکنون پس از گذشت ۱۶ سال، همه آگاهان دلسوز، فاصله اندک آن اندیشه‌ها با واقعیت‌های فرهنگی امروز جامعه رابه خوبی درمی‌یابند.

دستاوردها و آثار شوم این حرکت‌ها بیش از آن که در هشدارهای رهبر معظم انقلاب و مؤمنان جامعه گوشزد شود، آن چنان موجب خرسندی و خوشحالی تحلیل‌گران غرب شد که به سان مراکز

حمایتی و تشویقی این اندیشه‌ها به صورت مستمر درآمدند و در طول این ۱۶ سال راه کارهای عملی و علمی‌تری را به آنان ارایه می‌کردند. اما تأسف‌بارتر این که حتی یادآوری جملات نورانی حضرت امام برای دست‌اندرکاران فرهنگ و هنر جامعه، آنان را از خواب غفلت بیدار نمی‌ساخت؛ آن‌جا که فرمودند: «روزی که آمریکا و شوروی از شما تعریف کرد، بدانید که موجب خوشحالی آن‌ها شده‌اید...»

طلیعه اصلی این تعریف‌ها و تمجیدها از اوایل دهه ۷۰ آغاز شد؛ دهه‌ای که به گفته تحلیل‌گران سیاسی، دهه ثبات و آرامش و

امنیت در ایران به حساب می‌آید. در این دهه با توجه و القای این نکته که توده‌ها و اجتماع از جنگ و آثار آن به شدت خسته و دل‌زده‌اند، خواهان فضای باز فرهنگی و هنری شدند و تا آنجا پیش رفتند که حتی یادآوری و ذکر شعارهای انقلاب را نوعی ترویج افکار جنگ و جهاد تلقی کردند. به زودی در و دیوارهای شهرهای بزرگ و کوچک تحت پوشش برنامه «مبارزه با آلودگی‌های تصویری» از شعارها و گفتارهای نورانی امام و شهدا پاک شد. پرچمدار این حرکت که به صورت الگویی موفق و مدیری کارآمد در هشت سال نخست، حمایت ویژه رئیس جمهور را به



همراه داشت، کسی نبود جز «غلامحسین کرباسچی» شهردار تهران؛ هم او که بعدها هاشمی‌رفسنجانی حتی به رغم اثبات مجرمیت کرباسچی، در حمایتش گفته بود: «باید مجسمه او را در تهران نصب کرد.» «کروبوگرت» نویسنده و محقق اجتماعی

در پایان دوره دوم ریاست‌جمهوری حجت الاسلام هاشمی‌رفسنجانی، در خلال سفری کوتاه به ایران در مقاله‌ای با عنوان «سیاست‌های خریدکردن» از شهردار تهران با نام «آقای گل» یاد می‌کند و می‌گوید: «آقای کرباسچی با وجود مخالفت انقلابیون مذهبی، شعارهای متقوس بر روی دیوارهای شهر نظیر «خود را وقف اسلام کنیم» را پاک کرده‌است.»

این عملکرد که به شکلی عجیب، مورد استقبال و تشویق رسانه‌ها و تحلیل‌گران غربی قرار گرفته بود، در جای جای سخنان تحلیل‌گران اجتماعی خود را نشان داد. «جیمز والش» در ۲۲ مارس ۱۹۹۳ در مقاله‌ای با عنوان «گل‌ها و اسلحه‌ها» که در نشریه تایم منتشر شد، می‌گوید: «بر در و دیوارهای تهران، دیگر نشانی از کاریکاتورهای «شیطان بزرگ» نیست. هر جا که آگهی‌های تبلیغاتی آن را پر نکرده، رنگ شده است. غلامحسین کرباسچی شهردار تهران پارک‌های متعددی ایجاد کرده است، که در آن‌ها نامزدهای جوان می‌نشینند و با هم صحبت می‌کنند. بسیاری از زنان و دختران به جای چادر، روپوش و روسری می‌پوشند. در بازارهای خرید در شمال تهران، دختران نوجوان با مانتوهای کوتاه و پیشانی‌بندهای رنگی، رفت و آمد می‌کنند.»

▽...روحیه کلی مردم دگرگون شده است. چند هفته پیش روزنامه همشهری آقای شهردار، به سبب چاپ ده آهنگ برتر روز اروپا و آمریکا، با انتقادهای تندی روبه‌رو شد. اما شهردار می‌گوید: «ما باید به مردم روحیه تازه‌ی بدهیم.»

پس از گذشت چهار سال و نیم از پایان جنگ، روحیه ملی شادمانه‌تری در ایران شکل می‌گیرد. رویش گل‌ها مناسبت دیگری هم دارد: لاله جایگزین شیر شاهنشاهی شده است. مشکل خارجی‌ان این است که چگونه با این بره‌ای که هنوز یادآور دوران شیر ترسناک است، ارتباط برقرار کنند.»

به راستی چه روحیه تازه‌ای در مردم دمیده شده بود که تا این اندازه تشویق و تحسین تحلیل‌گر غربی را برانگیخته و از اجتماع ایران با عنوان «برده» یاد می‌کنند؟

این ضربه‌آهنگ فرهنگی، سرعت بیش‌تر خود را در فروشگاه‌های شهروند و فرهنگ‌سراهای راه‌اندازی‌شده توسط شهردار تهران آن‌دوره نشان داد. تا آن

جساکه همه آگاهان آن روز فهمیدند که فرهنگسراها در برابر حسینیهها و مساجد، و فروشگاههای شهروند در مقابل بازار قد علم کردهاند؛ یعنی دقیقاً همان دو پایگاه اصلی حمایتی روحانیت که در دل مردم و تودهها جای دارد.

«کرل بوگرت» در جای دیگری از مقاله پیشین خود چنین میگوید: «تنها قسمت لباس زیر زنانه فروشگاههای شهروند نیست که آن را بسیار بحث برانگیز کرده است، بلکه موضوعات دیگری هم مطرح است.

لباسهای زیر تنگ و چسبان، لباس خوابهای قرمز رنگ و جورابهای ساق بلند توری ممنوع نیست، به شرطی که زن، آنها را تنها برای شوهر خود استفاده نماید. تابلویی با این عنوان در قسمت ورودی بخش لباس زیر زنانه به چشم میخورد: «ورود آقایان اکیداً ممنوع».

این فروشگاهها که شبیه فروشگاههای زنجیره‌ای «کی مارت» در آمریکا است، از سقفهای بلند، راه روهایی عریض و محوطه پارکینگی در جلو ساختمان برخوردار است و اولین مجموعه در ایران است که از بارکد بر روی اجناس خودبهره میبرد. سقفونیهای بتهوون از بلندگوهای این فروشگاه پخش می‌شود و در قسمت سوپر مارکت آن، پیتزای منجمد و آماده طبخ و موزهای کوچک بسته‌بندی شده به فروش می‌رسد.

کرباسچی با گشایش پنج فروشگاه در نقاط مختلف شهر و افتتاح پنج فروشگاه دیگر تا پایان سال جاری، درصددترغیب شهروندان است تا از بازارهای سنتی خرید نکنند.

بازار که متشکل از مغازه‌های کوچک و پراکنده در نقاط پرفرت و آمد مرکز شهر است، پایگاه سنتی سنت‌گرایان مذهبی نیز به شمار می‌رود. آنها شهردار را در مجلس به باد انتقاد گرفته‌اند؛ زیرا معتقدند این فروشگاهها برای مردم فقیر بسیار گراند، به علاوه یافت سنتی شهر را نیز به هم می‌زنند. یک دیپلمات غربی در تهران گفت

: «فروشگاههای زنجیره‌ای شهروند برای بعضی از منافع سیاسی تثبیت‌شده، بسیار تهدیدکننده است.»

این تغییرات اساسی در روش مدیریتی مدیران تکنوکرات و قایل به مدل غربی تا آنجا پیش رفت که در اندک زمانی چهره بسیاری از شهرهای بزرگ را به تغییری جدی در فرهنگ، آداب و رسوم کشاند؛

تغییری که زمزمه‌های اولیه بازگشت فرهنگ و آداب طاغوتی‌را به گوش رساند.

«کریستین امان‌پور» خبرنگار ایرانی‌الصل شبکه تلویزیونی سی. ان. ان آمریکا در ۲۰ مارس ۹۶ در گزارشی با عنوان: «ممکن است انقلاب بعدی ایران از سالن رقص آغاز شود» آورده است: «شکستن قواعد، به تفریح جدید جوانان سرزنده ایران تبدیل شده است.

اینک به جای شعارهای اسلامی روی دیوارها، نوشته‌هایی چون: Heavy Metal Rap, graffiti جایگزین شده‌اند.

رقصیدن مختلط با موسیقی پاپ تفریح ممنوعی در ایران اسلامی به شمار می‌رود؛ ولی چنین چیزی در پشت پرده جریان دارد. مجتمع‌های ساختمانی و راهروهای فروشگاهها مملو از

قلب‌های تنهایی است که به دنبال تسکین روحی می‌گردند؛ اما آنها باید مواظب پلیس اخلاقی که دختران را به سبب جسارتشان در بودن با دوست پسرهایشان کتک می‌زند، باشند.

پایان هفته، جوان‌ترها از هر طبقه اجتماعی برای استفاده از هوای خوب و آزادی روبه کوه می‌نهند؛ ولی حتی آنجا نمی‌توانند از دست پاسداران انقلاب که



می‌گوید: ما گمان می‌کنیم که باید موقعیتی پدید بیاوریم تا نیازهای مادی و معنوی آنان پاسخ داده شود. آنها را نمی‌توان رها کرد؛ چرا که در این صورت سرمنشأ مشکلات بسیاری برای شهر از جمله مشکلات سیاسی آینده خواهند شد.

شهردار کرباسچی یک دوجین مکان فرهنگی در سطح شهر ساخته است که به

جوان‌ها در هر سنی امکان فعالیت‌هایی از قبیل قالیبافی، نقاشی، فعالیت‌های علمی و سینما را می‌دهد.

این حرکت در عرصه‌های دیگر نیز آغاز شده بود؛ ولی هنوز به سرعت حرکت بازوان اجرایی و فرهنگی نرسیده بود. عرصه اقتصاد نیز عرصه‌ای بود که باید معادلات مورد نظر غرب را می‌پذیرفت، به گونه‌ای که بتواند

تشویق‌ها و تمجیدها را از آن خود کند و جاده صافکن مسیر باشد. «آجمیر والش» نویسنده نشریه تایم در مقاله «گل‌ها و اسلحه‌ها» به این نکته اشاره‌ای کوتاه می‌کند و جالب‌تر آن که موانع اصلی گسترش اقتصاد و فرهنگ غربی را نیز به خوبی می‌شناسد؛ یعنی پاسداران انقلاب اسلامی. وی در بخشی از مقاله خود می‌نویسد: «اکبر ترکان، [وزیر دفاع ایران]، در دوران ریاست جمهوری آقای هاشمی در مصاحبه‌ای با تایم گفته است: «دوره جنگ برای این کشور به سر آمده است. جنگ امروز ما بر سر کسب سهم بیش‌تر در بازار فروش است.»

امروز اقتصاد، حرف اول ایران است و بقای حکومت آقای رفسنجانی بستگی به این دارد که با نارضایتی‌های مردم چگونه کنار بیاید.

تکیه اصلی آقای هاشمی رفسنجانی بر بازاربان و جناح حامی بازار در مجلس است. بازاربان در سرنگونی شاه از عمده‌ترین نیروها بودند و اکنون انتظار دارند که آقای هاشمی رفسنجانی به وعده خود درباره آزادنسازی اقتصاد متمرکز وفا کند. از سوی دیگر، تندروهای اسلامی هنوز پاسداران روحیات انقلابی هستند و با هرگونه اصلاحاتی که منافع اجتماعی را به خطر اندازد و زمینه‌ساز سلطه غرب باشد،



مواظب هر چیز به ویژه مغازه‌های عاشقانه هستند، در امان باشند. فقط زوج‌های متأهل اند که می‌توانند آزادانه در منظر عموم دست یکدیگر را بگیرند یا باهم به شام بروند. در ایران امروز دختران مجرد باهم گرد یک میز می‌نشینند و جای می‌نوشند. پسران مجرد هم همین‌طور.

شهردار تهران غلامحسین کرباسچی

مخالفت می‌ورزند»

این حرکت غرب پسند به زودی مورد پسند و اقبال تحلیل‌گران غرب قرار گرفت و از سوی دیگر مورد نکوهش دلسوزان انقلاب.

«جودیت بیگات» نویسنده و استاد مشهور ایندیانا پسنلوانیا و نویسنده کتاب «صلح منطقه‌ای و ثبات در خلیج» در نشریه تحقیقات اجتماعی سیاسی آمریکا اشاره مفصلی به این رویکرد دارد و از آن اینچنین یاد می‌کند:

«رفسنجانی بعد از این که در اوت سال ۱۹۸۹ به ریاست جمهوری رسید، خیلی زود یک برنامه اقتصادی بلندپروازانه را آغاز کرد. خطوط اصلی این برنامه جدید اقتصادی عبارت بودند از خصوصی سازی شرکت‌های ناکارآمد دولتی، حذف یا کاهش قیمت‌ها و یارانه‌ها، تجارت آزاد، پایان دادن به سیستم چند نرخ ارز و حمایت از

تغییر جدی نسبت به سیاست‌های اقتصادی

دوره آیت الله خمینی، اقدام به ایجاد چند منطقه آزاد تجاری به منظور جذب سرمایه گذاران خصوصی و خارجی کرد. اقدام مهم دیگری که در همین راستا انجام گرفت، در زمینه استقراض خارجی بود. پس از پیروزی انقلاب به منظور تضمین استقلال و جلوگیری از نفوذ بیگانگان، همواره یک سیاست ضد استقراض خارجی دنبال می‌شد که در نتیجه علی‌رغم ۸ سال جنگ در برابر عراق، بدهی تهران به کشورهای خارجی در پایان دهه ۸۰ بسیار ناچیز بود. اما ناگهان می‌بینیم که برعکس دهه اول در دهه دوم انقلاب، جمهوری اسلامی بی‌مهابا اقدام به استقراض از کشورهای خارجی نمود.»

این ترندها به روشنی فراموشی سفارش حضرت امام را در آخرین سال عمرش مبنی بر تقدم تقوی و جهاد در ارایه پست‌ها و منصب‌ها نشان می‌دهد.

«رایین رایت» سیاست‌مدار و کارشناس

و نویسنده متبحر در امور خاورمیانه و استاد دانشگاه‌های آمریکا در مقاله‌ای با عنوان «انقلاب‌ریزش از درون» که در نشریه «فان پالیسی» منتشر نمود، چنین می‌نویسد:

«رفسنجانی که فرزند یک باغدار پسته و از روحانیان طرفدار بازار آزاد است، فردی است که بر مالکیت خصوصی اقتصاد و کاهش یارانه پافشاری می‌کند. به دستور او چندین شرکت که بعد از انقلاب ملی شده بودند دوباره خصوصی شدند، بورس احیا شد، حتی گرفتن اعتبار و وام‌های میلیون دلاری از غرب از جمله از کشورهای که زمانی تهران محکومشان می‌کرد و نیز از بانک جهانی آغاز شده است... وی در سمت‌های اقتصادی برجسته، تکنوکرات‌هایی را که در غرب درس خوانده‌اند به جای روحانیان و یا طرفداران آنان گمارده است... در آغاز چهار سال اول ریاست جمهوری رفسنجانی، حال و هوا در داخل کشور نیز به نحو چشمگیری مساعدتر شده است. موسیقی بتوون و موتزارت دوباره در سالن‌های کنسرت اجرا گردید و سر و کله نمایش‌نامه‌های آنتوان چخوف و آرتور میلر هم دوباره در تئاترها پیدا شد. لباس‌های مد روزتر هم رواج یافت و صنعت سینمای ایران از مضمون‌های جنگ و انقلاب، به مضمون‌های عشق و ماجرا روی آورد... با خیلی از زیاده‌روی‌ها که ریشه در سال‌های اولیه انقلاب داشته برخورد شد. حتی فعالیت‌های کمیته هم مهار شد و آن‌ها در نیروی پلیس ادغام شدند.»

جریان «کیان» توانسته بود با نفوذ

دادن نیروهای اجرایی خود به بدنه دولت و در دست گرفتن اهرم‌های نظام و ارایه توجیهاتی چون رفع تورم، بازسازی، توسعه اقتصادی آن چه را می‌خواست فراهم آورد و حتی فرد تیزهوش، انقلابی و درد آشنایی چون هاشمی رابفریبد. جریان که دوره نهفتگی را در ۸ سال نخست سپری می‌کرد و در جهشی عملگراتر ۸ سال دیگر را با انتخاب رئیس‌جمهوری دیگر دنبال می‌نمود. این جهش در دوم خرداد ۷۶ با انتخاب سیدمحمد خاتمی شعار «توسعه سیاسی» را برگزید. کارگزاران سازندگی که معماران اصلی، مجریان پشت پرده و سربازان ستادهای عملیاتی «کیان» بودند، به زودی خود در این شعار هضم شدند و مقاومت‌کنندگان در برابر این راهبرد جدید، حذف و یا اعتکاف سیاسی جدیدی را آغاز کردند. این جهت‌گیری با لوازم جدید و شعارهای نو نظیر «اصلاحات»، «حاکمیت



نمی‌توان انکار کرد که در آغاز دهه

هفتاد که دهه بازسازی کشور محسوب می‌شود، دولتمردان ناگزیر از استقراض خارجی بوده‌اند؛ ولی خوشحالی این تحلیل‌گر از تقدم مهارت فنی و تخصص بر تعهد و تقوی و هم‌چنین پذیرش سیاست‌های اقتصادی بانک جهانی توسط دولت آن وقت می‌تواند معنایی بسیار عمیق داشته باشد. این دگردیسی‌های مدیریتی و اقتصادی می‌توانست پیش‌درآمد تغییرات اساسی فرهنگ و هنر کشور را فراهم سازد. از همین روی، کارشناسان بر این باور بودند که مقدمه تهاجم فرهنگی دشمن هم آن سیاست‌های اقتصادی هشت سال نخست پس از رحلت امام بود که به شکلی افراطی و لجام گسیخته اجرا شد، تا آن جا که حال و هوای فرهنگی کشور را به دنبال خود، همراه و هم محفل نمود.

سرمایه‌گذاری خصوصی و خارجی. این

برنامه، هم آن توصیه‌هایی بودند که در برنامه‌های اصلاحی پیشنهاد شده از سوی بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول آمده بود؛ سیاست‌هایی که به شدت با اقتصاد دولتی دهه اول انقلاب در تضاد بود. تلاش برای رفع اختلافات با اروپا و پیوستن به نظام اقتصاد جهانی نیز توصیه شده بود که به منظور تحقق بخشیدن به این سیاست‌ها، رفسنجانی مجبور بود بیش‌تر به تکنوکرات‌ها تکیه کند تا ایدئولوگ‌ها. در کل در طول دوران انقلاب دوم، مبنای اصلی استخدام و ارتقاء در ادارات دولتی، مهارت‌های فنی بود و برتری‌های مذهبی در درجه بعدی قرار داشت. این تکنوکرات‌ها تغییرات گسترده‌ای را ایجاد کردند. دولت رفسنجانی به دنبال تلاش برای آزاد سازی اقتصاد و در قالب یک



قانون»، «آزادی» و... وارد عرصه جدیدی شده بود؛ عرصه‌ای که پیاده‌نظام خود را از میان جوانان به ویژه دانشجویان، یارگیری می‌کرد.

هنگامی که «کریستوفر دیکی» گزارشگر و تحلیلگر رویدادهای اجتماعی - فرهنگی هفته‌نامه نیویورک، نخستین تحلیل‌های خود را در ماه‌های اولیه انتخاب سید محمد خاتمی در کنار دیگر تحلیل‌های غریبان ارایه می‌نمود، همه آگاهان سیاسی به خوبی دریافتند که نسخه‌های اقتصادی و فرهنگی هشت سال نخست پس از رحلت امام و بی‌توجهی به هشدارهای رهبر معظم انقلاب و دلسوزان نظام، چگونه تیغ تیز بیرون شده از نیم خود را به رخ اجتماع کشیده است. وی در مقاله‌ای با عنوان «بهار تهران» چنین می‌نویسد:

هر نسلی می‌تواند برای خودش انقلابی داشته باشد. ما معتقدیم اگر آن‌ها (جون‌ترها) انقلاب ما را درک کنند به خوبی با آن کنار می‌آیند. «عطا... مهاجرانی وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی این سخنان را در گفت‌وگو با نیوزویک بیان می‌کند.

رئیس جمهور ۵۵ ساله محمد خاتمی آشکارا از این تغییرات بهره برده است. وعده او مبنی بر نوسازی ایران و حاکمیت قانون به جای تعصب بیش از ۷۰ درصد آرا برای او در انتخابات ریاست جمهوری در سال گذشته را به ارمان آورد.

خاتمی و هم‌پیمانانش اصلاح‌طلبند؛ نه انقلابی. آن‌ها بنا ندارند که نظام اسلامی را کنار بگذارند اما او در این میان چند حرکت مسالمت‌آمیزی سابقه را در برابر واکنشگن از خود نشان داده است.

برخی از تحصیلکردگان ایران، خاتمی را میخاییل گورباچف ایران می‌نامند. به نظر این عده، خاتمی خواهد توانست فضای باز سیاسی و بازسازی در کشور را که به حذف نیروهای تندرو می‌انجامد، ایجاد کند. گلی امامی مترجم آثار ادبی می‌گوید: «ببخشید که از این مثال کلیشه‌ای استفاده می‌کنم اما این جن را دیگر نمی‌توان به درون چراغ برگرداند.»

«بهار پراگ» نمونه مشابه خوبی است. انقلاب امروز ایران البته اگر بتوان آن را انقلاب نامید نه در دژها که در گیشه‌سینماها و تئاترها و در ورزشگاه‌ها خلق خواهد شد. گادفری چشایر منتقد سینمایی آمریکایی که اینک روی کتابی راجع به سینمای ایران در تهران کار می‌کند می‌گوید: «اینک نبرد واقعی، نبردی فرهنگی است.» آیا فیلم و فوتسال می‌تواند متنی را دوباره به جامه

جهانی برگرداند؟

استراتژی آقای خاتمی پوشیده نیست. او می‌خواهد از ورزش، فیلم و هر امکان فرهنگی دیگری که بتوان برای بهبود روابط غرب و به خصوص ایالات متحده به کار برد استفاده کند. او این کار را تازه آغاز نکرده است. سینماگرانی که در زمان تصدی پست وزارت ارشاد توسط آقای خاتمی از سال ۱۹۸۲ تا ۱۹۹۲ مورد حمایت او بودند، به خاطر فیلم‌های زیبایی که راجع به زنان، کودکان و خانواده‌های درگیر با مشکلات زندگی روزمره ساختند، در جشنواره‌های فیلم جهانی مورد تحسین واقع شده‌اند. هنر به طور اعم، و فیلم به طور اخص، از سال‌ها پیش آماج حمله کسانی بود که خود را متولی امور اخلاقی می‌دانند. قبل از به قدرت رسیدن آقای خاتمی. متعصبین مذهبی که به سالن‌های سینما حمله می‌کردند، اغلب از حمایت ضمنی حکومت بهره‌مند بودند. بسیاری از سینماها به اجبار تعطیل و بعضی‌ها نیز به آتش کشیده شدند. امروز آن‌ها نه تنها باز هستند، بلکه فیلم‌هایی را نشان می‌دهند که مستقیماً از نارضایتی‌های مردم حرف می‌زنند. موفق‌ترین این فیلم‌ها، آدم برفی نام دارد و موضوع آن طنز تلخی است درباره آدمی معمولی که به امید اخذ وادید آمریکا، خود را به شکل زن درمی‌آورد و لباس زنانه می‌پوشد.»

ظهور کابینه اصلاحات و دولت‌مردان توسعه سیاسی که همان برنامه‌های توسعه اقتصادی را در شکلی دیگر دنبال می‌کردند، آن چنان در دنیای غرب موجب خرسندی و خوشحالی شد که تا ماه‌های ماه، خروجی رسانه‌های غربی را تأمین می‌کرد.

پرچمداران و ادامه دهندگان جریان «کیان» و شاگردان غیر حضوری «کارل پوپر» به خوبی می‌دانستند سرانجام و فرجام عملی کردن اندیشه‌ها از دریچه حکومت، چه کار کردهایی می‌تواند داشته باشد. دریچه‌ای که تنها مانع آن را فقه،

اخلاق و دین می‌دانستند. از هم‌این رو بود که به صورتی هماهنگ و یکپارچه کلیه ستادهای عملیاتی دوم خرداد بر آن شدند تا در پروسه اصلاحات موانع را از پیش رو بردارند. عطا... مهاجرانی وزیر ارشاد دولت اصلاحات و یکی از مهم‌ترین اسطوره‌های توسعه سیاسی بود. هم او بی که نظیری چون کریاسچی در دولت پیشین بود و هم طرازی چون او در دولت توسعه اقتصادی. او آمده بود هوایی تازه را در فرهنگ و هنر ایجاد کند و در و دیوارهای فرهنگ را از آلودگی‌های تصویری! صوتی! و اعتقادی بزاید. آن چنان که کریاسچی با پاک کردن شعارها از در و دیوار شهر، گل و بلبل و هوای تازه را برای شهرها به ارمان آورده بود.

گزارشی که توسط یکی از تحلیل‌گران غرب در ۱۵ مه ۱۹۹۸ پس از استیضاح مهاجرانی ارایه شده است بسیار گویاتر از آن چه که نیروهای داخل ایران تصور می‌کنند، به نقش مؤثر وی در این زمینه اشاره می‌کند. این تحلیل‌گر می‌نویسد:

«شما ممکن است از یافتن رمان‌های جنسی میلان کوندرا، نویسنده فرانسوی متولد چکسلواکی، در ایران اسلامی متعجب شوید هر چند که آنها بی‌رحمانه مورد سانسور قرار گرفته‌اند و چیزی به جز اسکلت داستان باقی نمانده است. با این حال وجود دارند. تندروها سعی در ممنوع کردن تمام اینگونه داستان‌ها دارند. ولی ایران همانگونه که رئیس‌جمهور خاتمی در پی ساختن «جامعه مدنی» خویش است، هم از لحاظ سیاسی هم از لحاظ فرهنگی، در حال تغییر است. بیشتر در این ماه عطاء... مهاجرانی، وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی و معمار بانفوذ اصلاحات آقای خاتمی، صریحاً و شجاعانه از عقایدش درباره آزادی هنر که شامل تحسین وی از آقای کوندرا می‌شد سخن گفت. منتقدان اونمایشنامه‌ها و کتاب‌ها از جمله بعضی از کتاب‌های آقای کوندرا را که توسط

وزارتخانه وی اجازه نشر یافته، آماده کرده بودند. به نظر آنها، فیلم‌ها و کتاب‌ها فساد، فحشاء و همجنس‌بازی را ترویج می‌دهند؛ در حالی که وزیر همچنان پافشاری می‌کند. وی با استفاده فراوان از سخنرانی، استدلال و تأثیرگذاری بر مخاطب با اکثریت ضعیفی، پیروز شد. او برای یکی از حاضران که از نوع زندگی عقلانی غرب اطلاع چندانی نداشت، توضیح داد که کارهای آقای کوندرا دارای ارزش انسانی و معنوی بسیار بالایی هستند. او در ادامه، ویژگی‌های مهم داستان سرایی را برشمرد و ادامه داد: «قرآن کریم و پیام‌های عظیم آن همه در شکل داستان نقل شده‌اند!!!»

اینطور که به نظر می‌رسد نمی‌توان آقای خاتمی و کابینه وی را متوقف کرد چرا که مخالفت، شدیداً بر فضای کشور حاکم است. با این وجود نباید محافظه‌کاران را دست کم گرفت. بسیار از مردم

معتقدند تلاش برای استیضاح آقای مهاجرانی به همراه تهدیدها و حملات فیزیکی پیش از آن، همه قسمتی از رهیافت زمین‌گیر کردن خاتمی، با حربه محروم کردن وی از حامیان اصلی‌اش است.»

این حمایت‌های آشکار نشان از آن دارد که تا چه اندازه دنیای غرب به حامیان و مدیران دولت اصلاحات جهت دموکراسی‌سوختن جمهوری اسلامی دل بسته بودند. در قسمت دیگری از این مقاله آمده است:

«اکنون هر چه بیشتر آشکار است که ایران اسلامی به سمت تکامل یافته‌تری از حکومت دموکراتیک در حرکت است.

جنبه جالب ماجرا این است که بسیاری از کسانی که شدیداً حامی انقلاب سال ۱۹۷۹ بودند، در صف جلوی نبرد برای اصلاح تندروی‌های گذشته قرار گرفته‌اند. این عده شامل مردانی می‌شوند که در اوج التهاب انقلابی‌شان، سفارت آمریکا را به تصرف درآورده و کارکنان آن را به گروگان گرفتند.

ابراهیم اصغر زاده که به عنوان دانشجو در آن زمان در گروگان‌گیری نقش رهبر را ایفا می‌کرد اینک به عضو شورای شهر تهران، خواهان روابطی بهتر با ایالات متحده است. مسأله جالب اینجاست و آن این است که آیا او و دیگر تئوری پردازان قدیم که بیست سال گذشته، مشغول پاکسازی دانشگاه‌ها از لیبرال‌ها بودند، تصمیم به حصول نوع جدیدی از پویایی در میانسالی گرفته‌اند؟»

سخنران مهاجرانی مبنی بر تغییر ذائقه نسل ایرانی فقط یک سلیقه و نظر شخصی نبود، بلکه تئوری پذیرفته شده اصلاحات بود که رئیس جمهور و معاونان وی در بسیاری از سخنان خود بر آن تأکید می‌کردند تا با این توجیه برنامه ۸ ساله خود را عملی سازند.

«لیندسی هیلسام» خبرنگار ویژه اخبار



شبکه ۴ آمریکا در گزارشی با عنوان «چین، ریمل و چادر» که در ۱۰ ژوئیه ۹۸ رایه داد چنین می‌گوید:

«در تهران وضع به گونه‌ای است که زنان و دختران جوان روسری و مقنعه‌های خود را کنار می‌زنند تا اندکی از گیسوانشان را به نمایش بگذارند. به علاوه، استفاده از مواد آرایشی اکنون به وسیله‌ای برای ابراز عقاید و تفکرات «فمینیستی» مبدل شده است. پیروزی‌های مکرر در فوتبال، دختران و پسران را به رقص و پایکوبی در خیابان‌ها کشانده است. کاری که در چند سال گذشته و در دوران اوج و پرشور سال‌های نخستین انقلاب، حتی تصور آن هم محال بود. خانم معصومه ابتکار، یکی از هفت معاون رئیس جمهور و علی‌الظاهر قدرتمندترین چهره سیاسی زن در کشور، می‌گوید: «ما باید این حقیقت را بپذیریم که ممکن است درک، تعبیر و تفسیر نسل جوان امروزی از انقلاب، با نظرات مامتاوت باشد.»

خانم ابتکار در ایران یک منجی سیاسی به حساب می‌آید. وی تمایلی ندارد که از بلند پروازی‌ها و آمال جوانی خویش سخنی به میان آورد. او که به سبب وضع ظاهری و پوشش اسلامی خویش از سوی مطبوعات به «خواهر ماری» معروف شده بود، در سال ۱۹۷۹ مترجم همزمان انقلابیونی بود که در پی تسخیر سفارت آمریکا گروهی از کارکنان آنجا را به گروگان گرفته بودند.»

این تحلیل و نظریه کوتاه می‌توانست

گویای حادثه خطرناکی باشد که این روزها در گوشه و کنار شهرهای بزرگ شاهد آن هستیم. فاجعه‌ای فرهنگی که اگر بر ادامه گزارش «لیندسی هیلسام» دقت شود، زوایای شوم آن بیشتر آشکار می‌شود. وی گزارش خود را چنین پایان می‌بخشد: «سال هاست که زنان جوان ایرانی در زیر حجاب خود جین می‌پوشند. پرسش بی‌پاسخ این است که آیا شمار عظیمی از این جمعیت جوان، مایلند چادر خود را کنار گذارند؟ هیچ کس از حد و میزان آزادی موردخواست جوانان ایرانی آگاه نیست، اما صرف جلوه و نمود ظاهری لیبرالیسیون کفایت نخواهد کرد. این امر زمانی درست و صحیح از کار درخواهد آمد، که دولت - چنانکه نوید آن را نیز داده است مجوز استفاده و دسترسی گسترده‌تر به اینترنت را صادر نماید.

تشویق به تعامل فرهنگی با آمریکا نشان می‌دهد که جوانان طبقه متوسط، بسیار از تمدن غرب فرا خواهند گرفت. در واقع، چون ساختارهای اجتماعی سستی به سبب فشارهای اقتصادی می‌شکنند، گبرایی عقاید غربی صرفاً به طبقه متوسط محدود نخواهد شد. در شهرک‌های جدید حومه تهران اثری از وجود مسجد و بازار؛ امکنه‌ای که سابقاً مظهر و اشاعه‌کننده ارزش‌ها و اصالت‌های سنتی جامعه اسلامی به شمار می‌رفتند، به چشم نمی‌خورد. به نظر می‌رسد که شکاف و انشقاق میان جامعه جهان وطنی و ایران سنتی و روستایی، جایی که کلمه روحانی احترام و قداست انکارناپذیری دارد هر روز بیشتر و بیشتر می‌شود.»

به راستی چه سرانجامی برای فردای ما رقم خورده بود که اینچنین سخنانی گفته می‌شود؟ فرجامی که «هادی سمتی» دارنده مدرک دکتری از آمریکا و یکی از مدعیان اصلی اصلاحات در ایران با خرسندی تمام در دوران دولت «توسعه اقتصادی» و در پاییز سال ۱۳۷۳ چنین گفت: «اکنون ایران به یک جامعه نسبتاً آزاد مبدل گشته است. ایران امروز شاهد ظهور و طلوع پرتوهای سکولاریسم است.»

این فرجام فرهنگ شوم و سیاهی است که دنیای غرب با جدیت تمام بسا القاء و تزریق اندیشه‌های خود در ۱۶ سال گذشته سعی بر آن داشته و دارد تا بتواند فرهنگ و حکومتی «سکولار» بر سرزمین اسلامی

حاکم سازد. فرهنگ و حکومتی که در پس سخنان و گفتارهای سست و بی پایه توسط برخی از عناصر اصلاحات ترویج شد و با تأسف فراوان در برخی موارد توسط مردان عرصه رییس جمهوری نیز تأیید و یا تکرار شد.

این گفتارها در بسیاری از تحلیل‌های غربیان ستایش شد و با الفاضی پیروزمندانه به دنیا منعکس گشت.

«فن مونتاین» روزنامه‌نگار زبردست «نشنال جئوگرافی» به همراه همکار خود «الکساندر آوآکیان» در نخستین سال ریاست جمهوری آقای خاتمی در سفری به ایران گزارشی با عنوان «ایران: طعم اصلاحات» را منتشر ساخت. در آخرین فرافز از این گزارش چنین آمده است: «در روز ۲۳ ماه مه ۱۹۹۸؛ اولین سالگرد انتخاب آقای خاتمی به ریاست جمهوری، ده‌ها هزار تن از طرفدارانش که اغلب آنها جوان و اکثرآ زن بودند،

در تظاهراتی که مانند آن در تهران در دو دهه حکومت آیت الله‌ها دیده نشده بود، شرکت کردند. این بار کسی آدمک عموسام را آتش نزد، بلکه تظاهر کنندگان زیر سایه درختان چنار از خیابان ولیعصر به پایین سرازیر بودند.

تظاهر کنندگان به جایگاه نماز جمعه در دانشگاه تهران، جایی که به طور سنتی رهبران انقلاب ایران نسبت به آمریکا ابرازخشم خود را بروز داده و شعار «مرگ بر آمریکا» سر می‌دهند، سرازیر شدند.

بیش از پنج دقیقه طرفدارانش شروع به سوت زدن، دست زدن و تکان دادن مشت‌هایشان در هوا کردند. نهایتاً خاتمی موفق شد آنها را آرام کند. او رو به جمعیت گفت: «آینده دین در گرو آزادی است؛ در غیر این صورت هیچ آینده‌ای برای آن وجود ندارد، اگر دین با آزادی مقابله کند، این دین است که کنار زده خواهد شد».

همانگونه که سخن می‌گفت، عده قلیلی از جمعیت شروع به شعار دادن کردند: «مرگ بر آمریکا!» اما خیلی سریع باشعارهایی با صدای رساتر «مرگ بر انحصار» ساکت شدند. آقای خاتمی چند لحظه آرام ماند. در آخرین لحظاتی که اشعه طلایی خورشید جایگاه سخنان را روشن می‌کرد او چنین گفت که همه آرام شدند. رئیس جمهور ایران گفت: «من ترجیح می‌دهم درباره زندگی صحبت کنیم نه درباره مرگ».

می‌توان به وضوح منظور از کلمه «اشعه طلایی خورشید» را از میان کلمات تنظیم یافته در گزارش فهمید. به راستی چه درخششی برای غربیان جز حکومت سکولار در ایران، جذاب و خوشحال کننده و آرام بخش است؟ حکومتی که رابطه‌ای صمیمی و دوستانه باشیطان بزرگ یعنی آمریکا داشته باشد.



امیدها و انتظار غربیان برای سلطه فرهنگی و سیاسی بر ایران اسلامی تاکنون تحقق نیافته است و ۲۶ سال نبرد بی‌امان نظامی، اقتصادی و فرهنگی نتوانسته است آنان را در این نبرد پیروز سازد. اما به راستی مانع پیروزی غربیان چه عنصری است؟ شاید بارها و بارها نام پرافتخار «ولایت فقیه» و «حزب...» را از رسانه‌های غربی شنیده اما بر این نکته فکر نکرده باشیم. «میلتون و ایورست» یکی از معتبرترین کارشناسان امور خاورمیانه و برنامه ریزان وزارت خارجه آمریکا در مجله تخصصی و محرمانه «فارن افرز» که هر سال ۵ مرتبه منتشر می‌شود، چنین می‌گوید: «از زمان به پیروزی رسیدن انقلاب اسلامی ایران تاکنون، مؤمنان راستین که به حزب... موسومند و کنترل دستگاه‌های دولتی و خیابان‌ها را در اختیار خود دارند، مسیر سازش و مصالحه ایران با آمریکا را مسدود ساخته‌اند».

«فن مونتاین» و همکارش در قسمتی از گزارش «ایران: طعم اصلاحات» چنین آورده‌اند: «من در روز عاشورا، که روز شهادت امام حسین شناخته می‌شود در اصفهان بودم. در این روز مراسم عزاداری به تظاهراتی در جهت تشویق نیروهای سیاسی محافظه‌کار و حمله به آمریکا تبدیل شد. مرکزیت مراسم عاشورای اصفهان، میدان امام خمینی است، که چهارگوشی منحصر

به فرد و محصور توسط چند بنای باقی مانده از معماری ایرانی به حساب می‌آید.

هزاران عزادار میدان را پر کردند که در میان آنها اعضای پاسداران انقلاب اسلامی هم وجود دارد. پاهای برهنه و پارچه‌های قرمز و سبزی که به سرشان بسته‌اند تأییدی بر این نکته است که آرزوی نهایی آنها جانفشانی برای اسلام است. عزاداران تنگ‌همدیگر حرکت می‌کردند، نوحه می‌خواندند و بر سینه‌هایشان می‌کوبیدند. ایستادن در چند قدمی این مدافعان سرسخت جمهوری که به شدت و بی‌مهابا به سینه‌هایشان می‌کوفتند در من احساسی از «ترس توأم با احترام!» برانگیخت.

سخنگو ضمن تقدیر از راهپیمایان به بازگشت خزننده دوباره فرهنگ آمریکا و غرب به ایران اشاره کرد و یادآور شد اینها سربازان اسلامند! دیروز در خط مقدم جنگ با دشمن بودند و

امروز با تهاجم فرهنگی می‌جنگند!

مردان ریشو به صورت صف‌های به هم پیوسته دور میدان حرکت می‌کردند و شعار می‌دادند: «ما چشم آنهایی که آمریکارا دوست دارند کور می‌کنیم».

این تعصب نشان از هم آن ایرانی دارد که خاتمی در پی تعدیل آن است».

این هراس بی‌پایان و رعب الهی که در دل اسلاف استکیار و شیاطین بزرگ جهانی نهفته است، ریشه در همان عظمت و سطوت تاریخی فرزندان اسلام دارد. فرزندان که منابع اصلی فرهنگ و اندیشه را از افق سرخ عاشورا می‌گیرند و در ۸ سال حماسه و عرفان در سجاده خون سجده بر عشق نمودند. هم آنان که در اوج مظلومیت اما مقتدرانه حتی یک کلمه جز اسلام نگفتند و در این ۱۶ سال جز تمسخر و نیش و طعنه و تنهایی چیزی نصیب‌شان نبود.

به راستی این خواسته مقتدای غیرتمند انقلاب چگونه باید محقق شود؟ «کسی را انتخاب کنید که به درد دین و دنیا و فرهنگ این ملت بخورد»^۱

پی‌نوشت‌ها

۱. چنین چیزی صحت ندارد و نویسنده در راستای تخریب چهره مؤمنان و معتقدان اصلی نظام به چنین دروغ‌هایی تمسک می‌کند.

۲. منابع و نشانی کلیه مطالب ارائه شده در مقاله در دفتر نشریه فرهنگ پویا موجود می‌باشد.